



های مباد!

مؤلفه‌های جنگ و ضد جنگ در شعرهای سید ابوطالب مظفری



حفیظ شریعتی سحر

چکیده

ادبیات جنگ، نوشته‌ها و کتاب‌هایی‌اند که به جنگ و مسائل مرتبط به جنگ می‌پردازد. جنگ‌نامه‌ها، ظفرنامه‌ها، جهادیه‌ها و فتح‌نامه‌ها از این نوع ادبیاتند. در روزگاران جدید، ادبیات جنگی به نوشته‌ها و کتاب‌هایی اطلاق می‌شود که محور اصلی محتوای آن‌ها جنگ، موضوعات جنگی و ضد جنگ باشد. ادبیات جنگی، ادبیاتی در ستایش جنگ، ادبیات مقاومت، یا ادب مقاومت موضوعاتی‌اند که به گونه‌ای به جنگ اشاره دارند و هدف‌شان بیشتر پایداری است. بنابراین تعریف، بیشتر اشعار ابوطالب مظفری در دهه شصت و اوایل دهه هفتاد ادبیات جنگ‌اند؛ اما پس از این دوره، شاعر به نقد جنگ می‌نشیند، جنگ را نکوهش می‌کند و به دادخواهی قربانیان جنگ می‌پردازد.

از نظر محتوایی، میهن و سرزمین، دین و ایدئولوژی، جنگ و مبارزه، شناخت دشمن، درد و رنج انسانی، جنگ و آسیب‌های آن، نکوهش جنگ‌نکوهیده، دادخواهی برای قربانیان جنگ و استبداد، مبارزه با بی‌عدالتی، تبعیض و تعصب عربان، نبود عدالت اجتماعی از درونمایه اصلی شعرهای مظفری‌اند.

مهم‌ترین سؤال‌های تحقیق این است که مظفری در شعرهای‌شان با چه نگرش و دیدگاهی به مفاهیمی مانند جنگ، صلح و دوستی، عشق، زندگی مسالمت‌آمیز و همزیستی، برابری و برادری و نفی جنگ پرداخته است؟

این پژوهش به روش مطالعه از نوع تحلیل محتوا با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی با هدف واکاوی مؤلفه‌های ادبیات پایداری جنگ و ضدجنگ در شعرهای مظفری انجام شده است و پس از بررسی کتاب‌های شعری ابوطالب مظفری، سعی شده است میزان مطالب شعری مظفری درباره جنگ‌نوشتار، در ستایش مقاومت و در نکوهش جنگ و سرانجام دادخواهی برای پرهیز از جنگ بررسی شود.

کلید واژه‌ها: دفاع، جنگ، ادبیات جنگی، ادبیات ضد جنگ، دادخواهی قربانیان جنگ، صلح، همزیستی.

مقدمه

از آنجایی که بیشتر شاعران و نویسندگان افغانستان از نزدیک شاهد جنگ بوده‌اند، متأثر از جنگند. از این رو، می‌توانند ستاینده جنگ باشند و یا جنگ را نکوهش کرده باشند. لذا، ستاینندگان جنگ تلاش ورزیده‌اند از طریق ثبت هنر مندانه رویداد جنگی، تصویرگر دلآوری‌ها، حماسه‌ها، پیکارها، شکست‌ها و پیروزی‌ها، نگارگر شاعرانه و نویسای نبردها باشند. باور بر این است که ادبیات پایداری گونه‌ای از ادبیات است که مقاومت و نبرد ملت‌ها را در برابر تجاوز دشمنان داخلی یا خارجی، بازگو می‌کند؛ نوعی از ادبیات متعهد است که از طرف مردم و پیشروان فکری جامعه در برابر آن چه حیات معنوی و مادی آن‌ها را تهدید می‌کند، به وجود می‌آید و هدف از آن ایجاد روحیه مبارزه و

پایداری در میان مردم است؛ نوشته‌ها و شعرهایی که بیان درد و رنج‌های مردم‌اند که در آن نوید پیروزی، آینده روشن و آزادی مردم یک کشور در بند، دیده می‌شوند.

بیشتر شعرهای ابوطالب مظفری در دهه شصت و اوایل دهه هفتاد از این گونه ادبیات متأثرند. در طرف دیگر، وقتی جنگ مقاومتی به پایان می‌رسد و نبرد هویتی شروع می‌شود، شعرهای مظفری ضمن تأیید نبرد هویتی به نکوهش جنگ‌نکوهیده می‌پردازد و به دادخواهی برای قربانیان جنگ می‌سراید.

در ستایش مقاومت

شعرهای دفاع و مقاومتی که ابوطالب مظفری در دهه شصت و اوایل هفتاد سروده است، مجموعه سروده‌هایی‌اند که درونمایه و موضوع آن‌ها، به مسائل دفاع مردم از سرزمین و هویت‌شان باز می‌گردد که در آن‌ها به پیامدها و تبعات جنگ مقاومتی نیز اشاره شده است. در نگاه وسیع‌تر می‌توان طیفی گسترده‌تر و جغرافیای فراخ‌تر برای این مقاومت تصور کرد و با تکیه بر ویژگی‌های مقاومتی آن که تداعی قلمرو الهی و دینی نیز است، به فراتر از افغانستان نیز پرداخته شده است.

در برهه مهمی از تاریخ افغانستان، یعنی دهه شصت دو نوع ادبیات در افغانستان وجود داشت: ادبیات دولتی که ضمن ستایش چپ ملی‌گرایانه و ادبیات در تبعید آزادی‌خواهان ضد دولتی چپ، که در هر دوی آن، آثاری با مضمون فداکاری، مقاومت و حتی دعوت به شهادت، ولو نه به معنای مذهبی و دینی آن، به چشم می‌خورد. با این تفاوت که ادبیات دولتی بیشتر حمایت از دولت و جریان چپ بود و ادبیات در تبعید، مقاومت و فداکاری در راه آزادی و رهایی از یوغ دولت چپی را تبلیغ می‌کرد.

یک طرف این جریان ادبی که ابوطالب مظفری سراینده آن بود، مقاومت را با انگیزه‌های اخلاقی، انسانی، آزادی‌خواهانه و جنون میهن‌پرستی مطرح می‌کرد و این نوع ادبیات ضمن تشویق نبرد و ستایش آن؛ ادبیاتی تهاجمی، شعاری، سطحی و مبتذلی نبود:

های مادر اسپ وزین من کجاست

کفش‌های آهنین من کجاست

بعد از این مادر برو خون‌گریه کن

بیشتر شعرهای ابوطالب مظفری در دهه شصت و اوایل دهه هفتاد از این گونه ادبیات متأثرند. در طرف دیگر، وقتی جنگ مقاومتی به پایان می‌رسد و نبرد هویتی شروع می‌شود، شعرهای مظفری ضمن تأیید نبرد هویتی به نکوهش جنگ‌نکوهیده می‌پردازد و به دادخواهی برای قربانیان جنگ می‌سراید.

هفت هامون هفت چیخون گریه کن
 پای این گهواره بی حالی ام
 گریه ها کن بر تنفنگ خالی ام
 تیزکن خشم تبریزین مرا
 پرکن از آینه خورجین مرا
 پای این گهواره می گردید جرس
 موسم لالایی زخم است و بس.
 (مظفری، ۱۳۹۲: ۸۰)

در طرف دیگر، پس از نخستین نبردها در اواخر دهه پنجا و اوایل دهه شصت در افغانستان، سیاست زدگی فضای ادبی افغانستان و خارج از آن را فرا گرفته بود و حتی رمانتیک ترین شاعران به مضامین سیاسی، جنگ و مقاومت می پرداختند و می سرودند؛ شعرهایی که حکایت ایام پر آشوب و سیاست زده روزگار جنگ را بازگو می کنند. ایام غمباری که شاعرانی به نام مانند مظفری، ادبیات و شعر را هم چون سلاحی علیه قدرت چپی حکومت کابل، استبداد پولوتاریای سیاست نخوانده و به طرفداری از انسان گرایی به کار می برد. شعرهایش را ادبیات متعهد می خواند و آثاری با مضمون فداکاری و ایثار اجتماعی- سیاسی خلق می کرد و در آن مردم را به پایداری و مقاومت در برابر جریان چپ و نیروی شوروی سابق در افغانستان فرا می خواند. از آن جایی که جریان چپ در افغانستان به قدرت رسیده بود، او دیگر نمی توانست به وطن بازگردد و از این پس دوران مهاجرت اجباری او آغاز می شد، این دوری از دیار، باعث سرایش شعرهای مقاومتی او شد و او می خواست با این آثار مردم را علیه جریان چپ در افغانستان برانگیزاند و به نقد قدرت چپی بپردازد. مردم را دعوت به قیام علیه استبداد دولتی و نیروهای مهاجم شوروی سابق کند. چنین است که پیشگویانه به خطر جریان چپ و تهاجم شوروی اشاره می کند و در عین حال به مردم افغانستان پیام مقاومت و فداکاری در راه فرهنگ و آزادی را می دهد:

گر بگیرد امشب از دستم تبریزین مرا
 جشن می گیرند فردا روز تدفین مرا
 تکیه بر بازوی مردی باید امشب داد و بس
 جز تفنگ آری، که دارد تاب تأمین مرا؟
 ...

فصل تزویر است و چاه نابردار پیش رو
 کو فرامرز که گیرد از عدو کین مرا؟
 (مظفری، ۱۳۹۲: ۵۵)

چنین است که با خواندن شعرهای مظفری، انسان حس می کند در جبهه جنگ حضور دارد و شاهد جزء به جزء فضای جنگی است. ایشان در این شعرها آشکارا می گوید که برخی وقت ها نمی توان بی طرف بود، باید خطر جنگ و فداکاری را به جان خرید و به ایثارگری پرداخت.

چنین است که همواره تعهد، مبارزه و فداکاری در راه انسانیت و آزادی را می ستاید. البته مظفری با این که در این شعرها به توصیف مقاومت و فداکاری مردمان عادی در جنگ می پردازد، تفاوت ایثارگری راستین در راه انسانیت، اخلاق و آزادی و از سویی دیگر مرگ های تراژیک را که بر اثر حقه بازی های سیاسی رخ می داد، تفاوت قائل می شود و این گونه مرگ را فاجعه می خواند. از این رو، ایشان در شعرهایش داستان انسان هایی را به تصویر می کشد که در راه درست ایثار کردند و جان باختند و گاه به مرگ انسان هایی می پردازد که بیهوده جان باخته اند و همین گونه در برخی از حکایت های شاعرانه اش جلوه های زیبایی از ایثارهای انسانی را ترسیم می کند و در برخی دیگر به قربانیانی می پردازد که در اثر نیرنگ های رهبران جنگی جان باخته اند:

ای پیر تمام درد این است
 پایان چنان نبرد این است؟
 (مظفری، ۱۳۹۲: ۸۳)

بنابراین، می توان نمونه های فراوانی از تعهد سیاسی شاعر و دعوت او به آرمان های سیاسی یا اخلاقی را سراغ گرفت که از جمله آن ها پایداری علیه زور و ستم و ایثار، فداکاری و مقاومت علیه استبداد است:

بریده باد دودستی که از بداندیشی
 برید با تبر خصم رشته خویشی
 یلان نامور خطه را به کشتن داد
 به رسم ناخلفی، خانه را به دشمن داد
 ...
 حلال زاده نباشیم، اگر به رسم پدر
 به خصم سفله نخوانیم قصه را از سر.
 (مظفری، ۱۳۹۲: ۷۴)

در طرف دیگر، اگر چند شعرهای مظفری در دهه شصت بیشتر تحت تأثیر باورهای مذهبی و ایدئولوژیکی اند؛ اما در آن شعرهای سفارشی، مصداقه ایدئولوژیک ادبیات مقاومت، سوءاستفاده تبلیغاتی از آن، مقدس انگاری این نوع ادبیات کم تر دیده می شوند و اگر چند در برخی موارد از این آسیب ها در امان نبوده است.

دل بسته مشرب ولیم
 من شیعه مرتضی علیم.
 (مظفری، ۱۳۹۲: ۸۴)

باری، نخستین شعرهای ابوطالب مظفری متأثر از انقلاب اسلامی مردم افغانستان و تحولات اجتماعی دهه شصت و هفتادند. رخدادهایی که مناسبات زندگی انسانی شاعر را تحت تأثیر قرار دادند و باعث تغییر بزرگ در ابعاد سیاسی و اجتماعی در قلمرو هنر و ذوق شاعر شدند. شعرهایی که بیانگر دردها و رنج هایی اند که در برهه ای از تاریخ بر ملت تحمیل شده بودند. شعرهایی که تصویری از تاریخ انقلاب اسلامی مردم دیار شاعرند. در این حوزه او شاعر متعهد است که ذوق و هنرش را در



نخستین شعرهای ابوطالب مظفری متأثر از انقلاب اسلامی مردم افغانستان و تحولات اجتماعی دهه شصت و هفتادند. رخدادهایی که مناسبات زندگی انسانی شاعر را تحت تأثیر قرار دادند و باعث تغییر بزرگ در ابعاد سیاسی و اجتماعی در قلمرو هنر و ذوق شاعر شدند. شعرهایی که بیانگر دردها و رنج‌هایی اند که در برهه‌ای از تاریخ بر ملتی تحمیل شده بودند.

راه مبارزه با متجاوزان و دفاع از حق به کار گرفته بود. از این رو، مجموعه شعرهای ایشان مملو از موضوعات پایداری است. عشق به میهن، ستایش آزادی و آزادگی، دعوت به مبارزه و پایداری و اتحاد، خوش بینی به آینده، نفی سازش با دشمن و...، از مهم‌ترین مضامین شعرهای پایداری مظفری است. شعرهایی که تجلی دردهای انسانی اند که با زبان ساده و بی تکلف و گاه کوبنده و گزنده بیان شده‌اند. تصویرها و مضامین شاعرانه‌ای که زنده، متعهد و تأثیرگذارند و در لابه‌لای آن پیروزی و امید به آینده‌ای روشن، آرامش و آزادی مردم سرزمین شاعر موج می‌زنند:

کنون که مه‌د یتمان میان گرداب است

کنون که سبزه گرفتار دست مرداب است

شب هجوم شغالان به قریه‌های خموش

شبی غنود، ز فریاد و بانگ نوشتنوش

بیا به باره برآیم و جان نثار کنیم

به هدیه بخش غریبان این دیار کنیم

به رغم آن که سحر خویشتن به خواب زده

بیا به کوری چشمان آفتاب زده

پیام خلق وطن را به نغمه و با ساز

به شهر خفته بخوانیم با بلندآواز.

(مظفری، ۱۳۹۲: ۷۲-۷۳)

بررسی مفهوم پایداری و مقاومت به عنوان یکی از مضامین برجسته در شعرهای دهه شصت و هفتاد مظفری و این که چه عنصر یا عناصری سبب بروز و تجلی پایداری و مقاومت با انواع مؤلفه‌های آن در شعر شاعر شده‌اند، موضوعی است که با توجه به روزگار سرایش این شعرها، بستر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن روزگار باید با دقت و ژرف‌نگری واکاویده شوند. بررسی این شعرها نشان می‌دهد که شاعر در این شعرها نفرت و انزجار خود را از بیگانگان و عوامل داخلی شان، زشتی جنگ اعم از داخلی (برادرکشی) و خارجی (تجاوز و تعدی) نشان داده است: منادیان سحر رهروان ناهیدند

به روز واقعه قربانیان خورشیدند
در این کنایه که گفتم اشارت دگرست
حدیث قتل ستاره، روایت سحرست.
(مظفری، ۱۳۹۲: ۷۳)

شاعر در این شعرها منفعت طلبان بی درد و بی توجه به حال مردم و آوارگان و رنج کشیدگان را به نقد می کشد و دوری شان را از آن ها ابراز می کند. در مقابل به ستایش و پاسداشت ارزش های والای انسانی و مفاهیمی چون انسانیت، عقلانیت، انزجار از دشمنی قومی و دیگر خواهی و امید به فردای بهتر را در شعرهایش برجسته می کند. چنین است که در این شعرها مبارزه با ارتش شوروی جنگ مقدس خوانده می شود؛ اما در جنگ های داخلی شاعر از جنگ و پیامدهای آن خوشبین نیست و انزجار خود را از آن نشان می دهد:

تنور حادثه امشب شراره خیز شده است
وزنگ خورده ترین تیغ فتنه تیز شده است
تنور فتنه، تنور دمیده از دم دیو
تنور وحشی طوفان، تنور بانگ غریو.
(مظفری، ۱۳۹۲: ۹۳)

همین طور شاعر، مبارزه سیاسی و فرهنگی با حزب کمونیست شوروی که عرصه را بر فرهنگ و دین مردم افغانستان تنگ کرده بود، تشویق می کند، در عوض از سودجویی های کشورهای همسایه از این مقاومت مردمی و فرماندهان نبرد را نمی ستاید و آن را نکوهش می کند. شاید بشود گفت که درونمایه اصلی این شعرها ظلم ستیزی است:

بهل که لعبتکان چند روزه خوش بچرند
که ننگ عافیت از اوج شاهباز تو دور.
(مظفری، ۱۳۹۲: ۱۰۱)

به دیگر سخن، شعرهای پایداری این دوره مظفری با توجه به تحولات سیاسی- اجتماعی و دین مداری سنتی مردم افغانستان گره خورده با اندیشه های معنوی و دینی اند که همراه با حمیت های ملی و اسطوره ای نشان داده می شوند. شاعر در این شعرها با توجه به بود عظیمی از فرهنگ و تمدن دیرینه فارسی و هجوم سیاسی، فرهنگی و جغرافیایی مارکسیست ها و کمونیست های شوروی سابق به افغانستان و تلاش در استحاله فرهنگی، ادبی و دینی مردم این خاک به هدف انقطاع کامل از ادب و رسوم نیاکان، فرهنگ و تمدن غنی فارسی و خراسانی، در پی احیای هویت ملی و اسطوره ای نیاکانش بر می آید و مخاطبان شعرش را به خویش شناسی و وطن دوستی فرامی خواند:

به هوش باش برادر! که داد می گذرد
شکوه تحت سلیمان به باد می گذرد.
(مظفری، ۱۳۹۲: ۷۸)

ادبیات ستیهندگی مظفری در این سال ها عشق به آرمان ها و ارزش های مردمی است که باس و سکون نمی پذیرد و در تلاش احیا،

تداوم و بقای فرهنگ مردمش است. تلاش هایی که در پی بیداری و آگاهی کسانی اند که رفاه، آسایش و قدرت، آن ها را از درد و رنج مردم غافل کرده است و شاعر در پی آن است که با شعرهایش رنج، درد و آوارگی مردمش را به روشنی بیان کند:

این جاده را به پای سلامت نرفته ایم
هر گام، یک عزیز به جا می گذاشتیم
...
آری، درخت و پنجره و عشق، حق ماست
ما انتظار مزد کلانی نداشتیم
...
هان ای غرور گم شده! دستم به دامت
از ما ربود جور خزان هر چه کاشتیم.
(مظفری، ۱۳۹۲: ۱۷-۱۸)

درونمایه

درونمایه شعرهای مظفری در دهه شصت و اوایل هفتاد بیشتر دعوت به پایداری، مبارزه و استقامت، یادکرد اسطوره ها و ارزش ها و آرمان های مردمی، ستایش آزادی و آزادگی، بیان بازتاب فرهنگ مردمی و اسلامی، ستایش مبارزان و رزمندگان، توصیف وطن، تبعید و آوارگی، وحدت، جدال بین امید و ناامیدی و القای امید، خیانت سیاستمداران و مبارزان غیر مردمی داخلی و بیداری توده های مردمی و افشای جنایات جنگی تشکیل می دهد. بیداری و آگاه کردن مردم و برانگیزاندن آن ها به مبارزه با استبداد، ستم ملی و مبارزه با دشمنان داخلی و خارجی بخش دیگری از درونمایه های شعرهای مظفری اند. شاعر با بهره گیری از اسطوره های مردمی- میهنی، تاریخی و مذهبی و بیان ارزش های مردمی و بازتاب فرهنگ فارسی تلاش داشته است، نقش مؤثری در جهت بیداری مردم و ایجاد خودباوری و هویت فرهنگی در جامعه داشته باشد.

به دیگر سخن، مضامین و محتوای درونی به کار رفته در شعرهای این دوره شاعر، بیانگر واقعیت ها و حوادثی اند که در روند مبارزات و مقاومت مردم افغانستان و هزاره ها جریان داشته است که به صورت اعتراض شاعر نسبت به واقعیت های موجود، انحرافات، بی عدالتی و آلودگی اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و دینی و سرانجام اعتراض نسبت به استبداد داخلی و تجاوز خارجی انعکاس یافته است. از این رو، شعرهای مظفری آینه تمام نمای اوضاع نابسامان جامعه آن روزگار و اندیشه های آزادی خواهانه و ظلم ستیزانه او است. چنین است که نقش مؤلفه های ادبیات مقاومت در اشعارش بسیار پررنگ و برجسته است:

بیا، دمپوره! شب جهانگیر شد
سحر پشت دیوار شب پیر شد
هراسانم از شب، که اهریمنی است
در او کورسویی هم از نور نیست
هراسانم از رویش دارها

و از ارتداد سپیدارها
از آن بیمناکم که فردای بد
غرور تو در کوچه سودا شود
و فردا همین دشمن دیوخو
بخندد به ریش من و عشق تو.
(مظفری، ۱۳۹۲: ۱۱۰-۱۱۱)

بازتاب دوران خاصی از حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی یک جامعه در برابر هجوم دشمنان خارجی و اشغال سرزمین یا استبداد و ظلم و ستم داخلی جلوه‌های شعرهای مقاومتی این دوره مظفری‌اند. کشوری که مورد تاخت و تاز بیگانگان قرار گرفته است و شاعر شاهد حوادث سیاسی و اجتماعی است که به سبب آن استبداد و ناامنی در جای جای آن نمود بارزی یافته است. از این رو، تمامی اقشار جامعه برای پاسداری سرزمین‌شان و ارزش‌های فرهنگی و مردمی‌شان به مقاومت و پایداری برخاسته بوده‌اند؛ چنین است که مظفری نیز با شرایط جامعه همسو و همگام می‌شود. از آن جایی که عشق به وطن با جسم و جان او پیوند خورده است، درد و رنج مردم را از ژرفای وجودشان حس می‌کرده است. بنابراین، رسالت خطیر خویش را در این می‌دانسته است که با هنر بیان، قلم و شعرش تحولات آن روزها را در سروده‌هایش منعکس کند و توده مردم را به بیداری و حرکت فرا بخواند:

بود ننگ، در یوز از دیگران
قنات از من و کوزه از دیگران
«فریب جهان قصه‌ای روشن است
نگر تا چه زاید، شب آبیستن است»
(مظفری، ۱۳۹۲: ۱۱۱)

زبان

زبان شعری مظفری در سال‌های دهه شصت و اوایل دهه هفتاد، زبانی است که از یک سوی رنگ کهن‌بودگی دارد و از سوی دیگر، پیوندی بین این زبان، زبان بومی و زبان نو پس از نیمه دیده می‌شود؛ زبانی که با زبان حماسی گره خورده است و با عصیان، خشم و همراه با نوعی یأس دردمندانه‌ای درهم آمیخته است. همگرایی زبان کهنه و نو در شعر مظفری باعث نوع زبان حماسی شده است که به شعرهای شاعر ویژگی خاص بخشیده است. راز زیبایی و موفقیت شعر مظفری مرهون همین ویژگی است. این ویژگی زبانی عبارت از آهنگینی و حماسی است که در بیشتر شعرهای مظفری جریان دارد:

بیاد مبره، پیک فرخنده‌پی!
به آوای طبل و به آواز نی
ز سر بشکن این آهنین خواب من
بزن قلوه‌سنگی به مرداب من
دگر بخت من کوه‌سنگی شده
سرم خانه مار زنگی شده

زبان شعری مظفری در سال‌های دهه شصت و اوایل دهه هفتاد، زبانی است که از یک سوی رنگ کهن‌بودگی دارد و از سوی دیگر، پیوندی بین این زبان، زبان بومی و زبان نو پس از نیمه دیده می‌شود؛ زبانی که با زبان حماسی گره خورده است و با عصیان، خشم و همراه با نوعی یأس دردمندانه‌ای درهم آمیخته است.

بیا این دل سنگ را آب کن
شبان مرا غرق مهتاب کن
کویر مرا شور بارش بیار
سمند مرا نعل یورش بیار
که تا بگذرم از لب چاه خوف
گذرگاه آتش، گلوگاه خوف
مراقرقه کردی، خودت تیر زن
هلا یک، هلا دو، هلا سه، بزن.
(مظفری، ۱۳۹۲: ۱۱۰)

در طرف دیگر، شعرهای این دوره شاعر در حال نزدیک شدن به زبان طبیعی و طبیعت خالص زبان است که همان «شعرگفتار» است که با سادگی همراه است. از این رو، زبان شاعر ساده، روان، پر از عاطفه و احساس است؛ اگرچند عجین شده با کوبندگی است. در این دوره، شاعر تلاش دارد تا از استعاره و تصویر بیرونی و زبان آرکائیو کمی فاصله بگیرد؛ ولی از تصویری شدن بیش از حد شعرش، استعاره‌گرایی‌های مفرط، استفاده بیش از حد از تشبیه و آدات تشبیه، صفت‌های تصویرساز، نمادپردازی بی‌پیشینه، مفهوم‌گرایی‌های افراطی و نوعی ساخت‌گرایی که «شعر ساختمانی» اش می‌نامند، پرهیز کند، اگرچند گاهی زبان شعر شاعر به زبان محاوره نزدیک می‌شود که سعی شاعر در ظرفیت‌سازی و پویایی زبان شعرش است. ضمن این‌که شعرش از تزئینات شاعرانه و حرف‌های سانتیمان‌تال و پُر آب و حرف‌های قشنگ و رمانتیک به نسبت تهی است.

تنه‌ایم؛ چون گرگ سپید
در زمستان باغ‌چار
رد خونم
مگر بر آشوبد
مشام تفنگ چی لجوجی را.

در نکوهش جنگ (شعر ضد جنگ)
دوشیزگان قریه بالا کجا شدند.

مظفري در شعرهای ضد جنگش از زوایای مختلفی به جنگ و تبعات آن نگریسته است. تصاویر مهیب، رقت‌انگیز و تکان‌دهنده، صحنه‌های رعب‌آور، هول‌عظیم پس از جنگ، کشتار، ویرانی، سبیت و قساوت نوع انسانی، وجوه تاریک، ترسناک و تهوع‌آور جنگ، تصویر پلشتی، پلیدی و ناپسندی جنگ؛ مقوله‌هایی‌اند که در شعر ایشان دیده می‌شوند. او در این شعرها از جان‌باختگان و آسیب‌دیدگان به تلخی یاد می‌کند و ناب‌ترین و لطیف‌ترین احساسات و عواطف انسانی را در خشن‌ترین و پرهیاهوترین لحظات نبرد به تصویر می‌کشد:

مادر سلام! ما همگی ناخلف شدیم
در قحط‌سال عاطفه‌ها مان تلف شدیم
مادر سلام! طفل تو دیگر بزرگ شد
اما دریغ کودک ناز تو گرگ شد
مادر! اسیر و وحشت جادو شدیم ما
چشمی گزید و یکسره بدخو شدیم ما
مادر! طلسم دفع شر از خوی ما ببند
تعویذ مهر بر سر بازوی ما ببند
ای ماه ما پلنگ شدیم و تو سوختی
ما صاحب تفنگ شدیم و تو سوختی.

(مظفري، ۱۳۹۲: ۱۰۳)

شعر ضد جنگ مظفري نوعی «بیزاری و نفرت» از جنگ است. شعری که به ثبت لحظه‌های سیاه رویدادهای جنگی می‌پردازد و جنبه‌های منفی جنگ را پوشش می‌دهد تا جنگ «بلاهی بشری» معنا یابد. مظفري در این شعرها، سوژه جنگ را در کنار ابژه جنگ قرار می‌دهد، از کسانی که جنگ را می‌آفرینند و کسانی که قربانیان جنگند، از هردو سخن می‌گوید، جنگ و جنگ‌آفرینان را نکوهش می‌کند و در عوض برای قربانیان جنگ دادخواهی می‌کند و تلاش می‌ورزد که جنگ از دید قربانیان جنگ دیده شود. چنین است که جنگ در شعر مظفري دیگر نه به مثابه یک وسیله و نه به مثابه هدف، بلکه ویرانگر و نفرت‌انگیز تصویر می‌شود؛ زیرا از نظر شاعر جنگ پیش از ویرانی خانه‌ها و عمارت‌های انسان افغانستانی، نفس و انسانیت او را تخریب

مظفري در خلق ادبیات ضد جنگ بسیار فعال‌تر از دیگران است. وی این مضمون را به خوبی در شعرهایش انعکاس می‌دهد، می‌پروراند و ادامه می‌دهد. او در این شعرها به ماجرای خانواده‌ای می‌پردازد که پس از بازگشت به وطنش به دست فاشیست‌ها قومی کشته می‌شود. این دل‌نوشته‌ها حاصل حضور شاعر در جنگ است.



بنیاد اندیشه

می‌کند. به دیگر سخن این نگاه به جنگ در شعرهای مظفري نوع «شک براندازانه» در رابطه با جنگ است. این نوع رابطه نه ستایش بلکه نفرت از جنگ را نشان می‌دهد:

اینک زمین پیاله خون است و هیچ نیست
زخم است، آتش است، جنون است و هیچ نیست
امشب هجوم دوزخی باد دیدنیست
این‌گیر و دار گردن و پولاد دیدنیست
در چارسو دمیده و در چارسو دوان
اینک منم چو باد دی آواره در جهان
اینک منم دو پای ورم کرده در مسیر
اینک منم مسافر این خاک سردسیر.
(مظفري، ۱۳۹۲: ۱۰۴)

این تغییر از مفهوم جنگ، یعنی کاهش دادن جنگ از منبع تقدس‌بخش و الوهیت‌بخش آن، تا نشود جنگ را به بهانه مقدس انجام داد؛ از این‌رو، جنگ یک امر ماورایی و فراتر از



جنگ مظفری نمونه‌های غیرفاشیستی است که ادبیات ضد جنگ و شعرهای پایداری مردمی در آن‌ها زیبا می‌نمایند:

بختاور آمده است پس شیشه یخ زده
ما این طرف تمام رگ و ریشه یخ زده
او با دو چشم سبز؛ به پرسش که ای گروه
یک لقمه از غذای شما همیشه یخ زده؟
او با نگاه مضطربش منتظر که کی
مستر، بر آید آب زده، نشنه، یخ زده
آن سوگروه هفت خط از هفت سمت خاک
با جیب‌های پر به سرگیشه یخ زده.

(مظفری، ۱۳۹۲: ۱۱)

شعرهای مظفری شاهد زنده منظره دلخراش مرگ است. شاهد آوارگانی که از سراسر افغانستان کوچ داده شده‌اند. مظفری در شعرهایش خاطره سرنوشت غم‌انگیز ملتی را زنده می‌کند که همواره جنگ را نستوده‌اند؛ اما بر او تحمیل شده است. او در شعرهایش به ماجرای تلخ تاریخی می‌پردازد که چگونه گروهی از روستاییان هزاره ماه‌ها دشت‌های تفتیده‌ای تفتان را در نور دیده‌اند و سرانجام دوشیزه‌ای از آنان در دشت‌های تفتیده تفتان عروس یاغیان دشت شده است:

دوشیزگان قریه بالا کجا شدند
گلچهره و گل آغه و گل شاه کجا شدند
گلشاه شکوفه داد، جوان شد، عبوس شد
در دشت‌های تفته تفتان عروس شد
گلچهره، خوش به حال غمش، غصه سیر خورد
یک شب کنار مرز وطن ماند و تیر خورد
از او نشان سرخ‌پری مانده است و هیچ
از ما فقط شکسته‌سری مانده است و هیچ.

(مظفری، ۱۳۹۲: ۱۰۴)

مظفری در خلق ادبیات ضد جنگ بسیار فعال‌تر از دیگران است. وی این مضمون را به خوبی در شعرهایش انعکاس می‌دهد، می‌پروراند و ادامه می‌دهد. او در این شعرها به ماجرای خانواده‌ای می‌پردازد که پس از بازگشت به وطنش به دست فاشیستان قومی کشته می‌شود. این دل‌نوشته‌ها حاصل حضور شاعر در جنگ است. بهترین آثار ضد جنگ مظفری شعرهایی‌اند که مستند و گزارشی‌اند. آثاری که مستقیم و غیر مستقیم به جنگ و تأثیرات آن پرداخته‌اند. پدیده‌های پشت جبهه، بمباران شهرها، مخفی شدن سربازان فراری برای گریز از دست دژبانان دولتی، زندگی بی‌خانمانی و آوارگی، زندگی مخفیانه مهاجرین در ایران، گرسنگی و قحطی در شهرها و روستاهای افغانستان که در اثر جنگ دامن گیر آن‌ها شده‌اند، تم اصلی شعرهای ضد جنگ شاعر را تشکیل می‌دهد:

زندگی انسانی باقی نمی‌ماند. به این ترتیب، تاحد زیادی از خشونت و جنگ کاسته می‌شود؛ یعنی ریشه کن کردن اندیشه جنگ و خشونت در جامعه، تا بتوان به آرامی زیست.

باتوجه به آن چه گفته شد، البته شعرهای ضد جنگ مظفری نمی‌توانند ادبیات ضد جنگ به مفهوم متعارف خود باشند؛ زیرا او و مردمش مقاومت کرده‌اند، پیروز شده‌اند و شکست خورده‌اند. از این رو، مظفری و مردمش پدیده‌ای به نام «ادبیات ضد جنگ!» را ستوده‌اند اگر چند پایداری مردمی را هم ناپسند نداشته‌اند. بنابراین، مظفری در شعرهایش ادبیات ناسیونالیستی را نمی‌ستاید؛ اما ملی‌گرایی دروغین را هم تبلیغ نمی‌کند و شعار نمی‌دهد. نمونه‌های با ارزش و ماندگاری ادبیات ضد

به بیداد و داد شما کافر
ستاینده «مستری نادر» م
یلی در نور دیده افلاک را
نتابیده این شرمگین خاک را
یلانی که در عشق رسوا شدند
همان قطره‌هایی که دریا شدند.
(مظفری، ۱۳۹۲: ۱۱۲)

مظفری نویسنده و شاعر سیاست‌گرا نیست؛ اما در آثارش دغدغه این چنینی به فراوانی دیده می‌شود که از زاویه ضد جنگ به آن نگرسته می‌شود. اگر چند آثارش بیشتر به وصف زندگی در جنگ است و نمونه‌ای مشابه با تجربه هولوکاست قومی که: به شرح زندگی واقعی یکی از آوارگان جنگی مردمش در کنار مرز می‌پردازد که سرانجام همان‌جا به خاک سپرده می‌شود. دشواری‌های حاصل از حضور دیرپای جنگ در وطن، دشواری‌های زندگی در وطن دیگران؛ اعتراض ادبی او به جنگ است.

مظفری، کودک است که جنگ شروع می‌شود. جنگ او را راهی وطن دیگر می‌کند. او مزه آوارگی خود و مردمش را به تلخی می‌چشد و سرانجام بر جنگ نفرین می‌فرستد و به شاعر ضد جنگ تبدیل می‌شود. وقتی به خرابه‌های وطن و زادگاهش باز می‌گردد، چنان از لحاظ جسمی و روحی خرد می‌شود که طاقت نمی‌آورد و فریاد ضد جنگ سر می‌دهد و پرچمدار ادبیات ضد جنگ می‌شود. به دل جنگ‌جویان راه می‌یابد و در دست سربازان و افسران جنگی، قلم نرم و روان می‌گذارد تا جنگ را فراموش کنند:

نشسته است و به سر فکرهای بسیارش
که روزگار چه بازی نموده در کارش
به یک حساب سرانگشتی عیان می‌دید
جهان به شکل عجیبی نموده انکارش
دلش گرفت، پکی زد به آخرین سیگار
که تف به جنگ و تفنگ و تمام اقمارش
پراز دریغ، پراز درد، مرد زل زده است
به دستمال سفیدی که داشت از یارش
(مظفری، ۱۳۹۲: ۵۷)

شاعر بر اثر صدمه‌های روحی و روانی ناشی از جنگ، سبک جدیدی در ساختار روایی شعر ضد جنگ ایجاد می‌کند و با شعرهای ساده و روان مثنوی، بحران‌های روحی و روانی زمان جنگ و پس از آن را به تصویر می‌کشد. مظفری در این شعرها نه تنها به نقد جنگ و قدرت نظامی می‌پردازد؛ بلکه خوانندگان را نیز به مقابله و پایداری علیه آن فرا می‌خواند. وی در آثارش یادآور می‌شود که چگونه یک نسل می‌باید تاوان بی‌تعهدی و عدم صلح‌جویی و جنگ‌جویان وطنش را پس بدهد. مظفری در این شعرها به شیوه‌ای مدرن به جنگ و ستمگری‌های ملی و قومی و پایداری و مقاومت قربانیان آنان می‌پردازد. او جزء شاعرانی است که به جریان شعر ضد جنگ وفادار است؛ اگر چند دریاخته است

که به آرمان‌های آنان خیانت شده است.

این شعرها به جنگ از زاویه‌های گوناگون اشاره دارند. فاجعه جنگ و جنایات جنگ‌جویان و تشریک مساعی اغلب قهرمانان ملی که منجر به ایجاد گونه‌ای عذاب و جلدان در طرف‌داران آن‌ها شده‌اند، سوزۀ اصلی تم شعرهای ضد جنگ مظفری است؛ لذا کوشیده است در شعرهایش از فجایع جنگ تبری بجویند:

قرار بود ببینیم صبح فردا را
قرار بود بسازیم با هم این جا را
قرار بود زمستان بمیرد، اما بعد...
و این تنور کمی نان بگیرد، اما بعد
چه شد که مصلحت عشق را نسنجیدند
فقط در آینه تصویر خویش... را دیدند
هنوز، تپه نیم‌وده رستگار شدید
به رنگ گربه رم کرده بچه خوار شدید؟
(مظفری، ۱۳۹۲: ۹۵)

وقتی پای جنگ داخلی پیش می‌آید، خواب و خیال شاعر آشفته می‌شود؛ زیرا مظفری معنای جنگ داخلی را می‌فهمد و اثر آن را بر تخریب روانی مردم درک می‌کند. وقتی به جنگ داخلی فکر می‌کند، یادش می‌افتد که آن که کشته می‌شود برادرش است؛ چون شاعر جنگ را در زندگی روزانه خود، خانواده و دوستان خویش تجربه کرده است. از این رو، اعتقادات سفت و سخت خود در مورد جنگ و اخلاقیات آن را زیر سؤال می‌برد و جنگ را نکوهش می‌کند؛ زیرا مظفری می‌داند که ادبیات جنگ افتخارآفرین نیست، مردمی نیست، سیاسی است، ذلیلانه است؛ اما ادبیات ضد جنگ رازگشا است و افشاگرانه است و بر ملاکننده‌های بسیاری از خواندنی‌ها و ناگفتنی‌های جنگ‌ها است. او به درستی درک می‌کند که در ادبیات جنگ پلشت‌ترین خواسته‌های حقیرانه بازگو می‌شود که جز ویرانی و آتش‌باری ندارد. مهم‌تر آن‌که نقش آفرینان این گونه ادبی، عده‌ای هستند، شکست خورده و سرافکننده، که چه بسا خود در بر افروختن هیمة تجاوز قومی، نژادی و بیدادگری دست داشته‌اند:

شب از کینه‌ها شعله افروختند

بنیاد اندیش بر و بوم ایل مرا سوختند

تو، ای خشک‌چوب! از تبار منی
از آن سوخته «باغ‌چار» منی
به تار تو پیوسته جان من است
تب‌کهنه «ارزگان» من است
نهان در صدای جگر سوز تو
غم و ضجعه خواهران من است.
(مظفری، ۱۳۹۲: ۱۰۹)

مظفری با شعرهای ضد جنگش به متن زندگی می‌رود و به بسیاری از ذهن‌ها، اندیشه‌ها و دیده‌ها روشنی می‌بخشد تا دیگرگونه ببیند، ببیند بشود و فکر کند. بدین سان، بسیاری از حقایق پنهان و پیدای جنگ را و حتی



سببیت دشمن را آشکار می‌سازد.

به سخن دیگر، مظفری در شعرهایش به جای تمرکز کردن بر خود جنگ و اربابانش، نگاهش را به روی شرایط قربانیان و درگیر مانده در جنگ می‌چرخاند و از تأثیر جنگ بر آدم‌ها و جامعه سخن می‌گوید. شاعر در این شعرها می‌خواهد جنگ را از هیبت اسطوره‌ای خارج کند و آثار مخرب جنگاوری را بر افراد و ممالک درگیر ستیز نمایش دهد؛ زیرا او می‌خواهد تفکر جنگ‌افروزی و ستیزه‌جویی را بخشکاند. چنین است که روشن کردن آتش جنگ را به هر نیت و با هر انگیزه‌ای نکوهش می‌کند؛ چون دغدغه شاعر آشکار کردن وحشت و ددجویی هیولای جنگ است:

اینک نشسته‌ایم سبک در کمین خویش
چشم انتظار سوختن آخرین خویش
اینک نشسته‌ایم که تا مارهای خشم
از شانه‌های مست کسی سر بلر کنند
اینک نشسته‌ایم که تا نسل سامری
گوساله‌های شیری‌شان را بقر کنند...
(مظفری، ۱۳۹۲: ۱۰۵)

نتیجه‌گیری

مظفری در شعرهای دهه شصت و اوایل دهه هفتاد با توجه به شرایط آن روز افغانستان به دلیل در اوج بودن احساسات میهن‌پرستانه مقاومت را توصیه می‌کند و نکوهنده جنگ مقاومتی نیست و ستاینده پایداری در نبرد است.

شاعر در سال‌های پایانی جنگ میهنی تصویری باورپذیر و ملموس از تباهی، اندوه و انهدام برخاسته از جنگ را ارائه می‌دهد که ریشه در جنگ نکوهیده دارد. ویرانی گسترده‌ای که دوست و دشمن نمی‌شناسد و هر دو را به یک اندازه تاراج می‌کند. بمباران، قحطی، آوارگی، دسیسه‌های مردمان تنگ‌نظر و دست‌درازی‌های انسان‌های انحصارگرا، قوم‌پرست، تمامیت‌خوا: مصائبی‌اند که در نهایت بی‌آخر و سراسر رنج، سبب از پا درآمدن مردم سرزمین شاعر می‌شوند. چنین است که او به نمایش خشونت عریان، مرگ انسانیت و تصویرکردن صحنه‌های مشمزمز کننده جنگ می‌نشیند و نگاهش را به سوی ویرانی بزرگی می‌چرخاند و صحنه‌هایی سراسر خشونت و جنایت را برای خواننده در شعرهایش بازسازی می‌کند. از تباهی و سیاهی جنگ می‌گوید، تلخی جنگ را به رخ آدمیزاد زیاده‌خواه می‌کشد و از انسان بخت‌برگشته و وطنش می‌سراید که آینه تمام‌نمایی از معنای راستین و بی‌پرده جنگ‌اند. شاعر در این شعرها تمامی کلیشه‌های قهرمان‌پروری جنگ را کنار می‌گذارد و مرثیه‌سرای قربانیان جنگ می‌شود و برای آنان دادخواهی می‌کند؛ چنین است که مظفری جنگ را تکان‌دهنده، خشن، موحش، بی‌رحم، سخت و نفرت‌انگیز تصویر می‌کند؛ اما نبردهای مردمی و هویتی را می‌سراید و می‌ستاید.

وقتی پای جنگ داخلی پیش می‌آید، خواب و خیال شاعر آشفته می‌شود؛ زیرا مظفری معنای جنگ داخلی را می‌فهمد و اثر آن را بر تخریب روانی مردم درک می‌کند. وقتی به جنگ داخلی فکر می‌کند، یادش می‌افتد که آن که کشته می‌شود برادرش است؛ چون شاعر جنگ را در زندگی روزانه خود، خانواده و دوستان خویش تجربه کرده است.

منابع و مآخذ

- مظفری، ابوطالب، عقاب چگونه میمیرد، کابل: انتشارات تاک، ۱۳۹۲.